



تاریخ فکر

- ستایش از فکر تاریخی / مراد فرهادپور
- نگاهی به کتاب «تاریخ فکر» / زامیاد رمضانی

به بهانه تجدید چاپ کتاب‌های فریدون آدمیت

فریدون آدمیت یکی از معدود کسانی بود که من در جوانی به راستی مشتاق ملاقات و بحث و گفت‌وگو با او بودم. جایگاه او در تاریخ‌نویسی معاصر منحصر به فرد است و نیازی به تأیید ندارد. او شاید تنها کسی بود که می‌توانست هنر و ذوق نوشتن و خواندن تاریخ (از سیاست تا زندگی‌نامه) را، که در کشور ما اکنون قرن‌هاست هواخواه و خواننده‌ای ندارد، احیا کند - همان کاری که در مغرب زمین، از زمان توسیدید تا به امروز، یکی از محمل‌های اصلی خلاقیت ادبی، طنز اجتماعی، تفکر فلسفی و مبارزه سیاسی بوده است. سرنوشت سیاسی و ادبی او خود گواهی است بر آشفتگی موجود در وضعیت و خاطره تاریخی ما. این نوشته بخش کوتاهی است از مقاله‌ای به نام «پروبلماتیک غرب‌زدگی» که گویا قرار بود در اواسط دهه ۱۳۶۰ نوشته شود، اما همچون بسیاری دیگر از «مقالات» آن دوره، ناتمام و نانوشته باقی ماند. خواندن رساله کوتاه آدمیت به نام آشفتگی در فکر تاریخی انگیزه اصلی من در نگارش این مقاله بود.

م. ف. فروردین ۱۳۸۷

آشفتگی در فکر تاریخی رساله‌ای کوتاه اما سرشار از بصیرت‌های هوشمندانه و تیزبینی‌های طنزآمیز، و بیانگر دانش گسترده او از تاریخ معاصر ایران است. نظم فکری

او در دیگر آثارش نیز نقطه مقابل انبوه خاطرات تاریخی منتشر شده در دوره اخیر است که به عوض فکر یا نظم تحقیق، انباشته از خاطرات شفاهی پراکنده و حدس‌ها و شنیده‌های بی‌سروته‌اند.

نقد فریدون آدمیت از نظریات آل‌احمد درباره غرب‌زدگی - علی‌رغم خصلت جدلی‌اش - جوهر واقعی این نمونه از پروبلماتیک غرب‌زدگی و همچنین فقر و شلختگی نظری و تناقضات آن را به صورتی فشرده و موجز بیان می‌کند. او خود معترف است که به هیچ وجه قصد نداشته آثار آل‌احمد - غرب‌زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران - را به تفصیل مورد بحث قرار دهد، بلکه هدف اصلی‌اش روشن ساختن آشفتگی در فکر تاریخی و بررسی نمونه‌هایی از بروز این آشفتگی بوده است.^۱ روش اصلی آدمیت تشریح حقایق تاریخی و توضیح اهمیت و معنای آنها به شیوه‌ای عقلانی و به دور از تعصب است. او می‌کوشد تا از این طریق، ناسازگاری تفاسیر و سخنان آل‌احمد - و چند نویسنده دیگر - با حقایق تاریخی را نشان داده و کلی‌گویی‌ها، تناقضات و ابهامات موجود در نوشته‌های آنان را آشکار سازد؛ و در این کار نیز اساساً موفق است. نقد او به ظاهر صرفاً مبتنی بر تجربه‌گرایی تاریخی است. اما «گفت‌وشنود» او در واقع در دو سطح متمایز صورت می‌پذیرد. او نخست معنای واقعی مفاهیمی چون «معنویت شرق»، «هنر بدوی و ناب آفریقا» و تلاش‌های «هیدرگمآبانه» برای تقدیس آسیا را روشن می‌سازد و به این نکته نیز اشاره می‌کند که این تلاش‌ها خود بر کاربرد مفاهیم فلسفه و اندیشه غربی استوارند. آدمیت با دیدی باز و بری از کوته‌بینی «برخورد تمدن‌ها و متأثر شدن و نفوذ فرهنگ‌ها در یکدیگر» را می‌پذیرد. اما در عین حال نشان می‌دهد که دوگانگی شرق معنوی در برابر غرب مادی و ماشینی فقط حاصل تعصب و خام‌اندیشی است. نویسنده کتاب غرب‌زدگی از رواج «کالای معنوی شرق و آسیا» در غرب سخن می‌گوید و با این کار علاقه خود به «صادرات معنوی» و سطحی بودن شناخت خویش از غرب را عیان می‌سازد، زیرا به قول آدمیت «غذای هندی خوردن و بیتل‌بازی را با ذات فرهنگ غربی یکسان می‌شمارد». هر چند در اینجا گناه اصلی به گردن او نیست، زیرا اگزستانسیالیسم آبکی و دست چهارم مورد توجه او و دیگر طرفداران «عرفان و معنویت آسیایی» خود چیزی هم‌ردیف خوردن «غذای هندی و بیتل‌بازی» است.

آدمیت در ادامه بحث خود به تشریح و دفاع از عقل‌گرایی تمدن غرب و تأثیر آن بر حکمت سیاسی غرب می‌پردازد؛ و این دفاع در واقع تشکیل‌دهنده دومین سطح «گفت و

شنود» اوست. البته این حکمت سیاسی عقلانی و نتایج نظری و عملی آن خود یکی از سرچشمه‌های اصلی ظهور همان آرمان‌های انسانی و عدالت‌خواهانه‌ای است که در مرکز اندیشه غرب‌ستیزانی چون آل‌احمد جای دارند. بیان آدمیت از سنت عقل‌گرای غرب بسیار کوتاه و مختصر است، اما علی‌رغم این اختصار - یا شاید دقیقاً به خاطر آن - «صلابت» تفسیر او از سیاست و عقلانیت غربی، نشانه محدودیت نقد اوست. این محدودیت بر نقد‌کننده او از آل‌احمد و دیگران تأثیر گذاشتن و در نهایت تشخیص بنیان اصلی نظریات آنها - یعنی همان پروپلماتیک غرب‌زدگی - را دشوار یا حتی ناممکن می‌سازد. آدمیت با تأکید گذاردن بر اندیشه عقلانی یونان، دیگر ارکان مدنیت غربی، نظیر سنت یهودی - مسیحی و تفکر تاریخی برخاسته از آن را نادیده می‌گیرد. حتی در محدوده میراث یونان نیز تأکید یک جانبه بر عقل ضرورتاً به نادیده گرفتن نقش عظیم تراژدی و جهان‌بینی تراژیک منجر می‌شود. البته موضوع بحث آدمیت ریشه‌ها و مبانی تاریخی مدنیت غربی نیست و در هیچ جای رساله وی نیز از یونان یا مسیحیت سخنی در میان نمی‌آید؛ اما تفسیر او از عقل به صورت ضمنی همه این مسائل را دربر می‌گیرد، زیرا این تفسیر به تمامی بر سنت روشنگری و برداشت عصر روشنگری از عقل استوار است. برای فیلسوفان عصر روشنگری و به تبع آنها برای آدمیت، عقل مفهومی مثبت و بری از هر گونه تضاد درونی است. آنان تناقضات درونی هر گونه تفکر عقلانی و سوبیه‌های منفی عقل روشنگری یا به عبارت دیگر «دیالکتیک روشنگری» را نادیده می‌گیرند. هگل حرکت پرآفت و خیز عقل در تاریخ را به شکلی گویا بیان می‌کند. اما حتی فلسفه او نیز - که در نهایت با تأکید گذاردن بر «معرفت» مطلق به مفهومی مثبت و غیرانتقادی از عقل انجامید - فقط شاخه‌ای از یک سنت یا نگرش کلی‌تر است؛ نگرشی که به پیروی از لوسین گلدمن می‌توان آن را «بینش تراژیک» نامید. در متن همین بینش است که به گفته گلدمن الهیات و فلسفه به یکدیگر گره می‌خورند و تجربه تعالی (transcendence) حقیقت و حضور عنصر جاودانه در زمان، تفکر و کنش تاریخی را به امری تراژیک بدل می‌سازد. عقلانیت نهفته در این بینش تراژیک (یا پیچیده و پرتناقض)، عقل ابزاری، روشن و یکپارچه فلسفه روشنگری را پشت سر می‌گذارد.

برای کسانی که شاهد فروپاشی عقل روشنگری و تبدیل آرمان‌های آن بر ضد خود بودند، دستاوردهای سیاسی و فنی عصر روشنگری، علی‌رغم همه ارزش و اهمیت آن، به نحو دردناکی ناکافی است؛ و خوشبینی، ترقی و روشنی آن در سایه تاریک آشوب‌تس و گولاک طنزی تلخ و دهشتناک را تداومی می‌کند. فقدان همین بینش تراژیک است که

تیزبینی انتقادی کسانی چون آدمیت را به نوعی ساده‌پنداری یکسویه نزدیک می‌کند. عقل ابزاری نه فقط از درک و در نتیجه انتقاد از واقعیت موجود عاجز است، بلکه از تشخیص تضادها نیز سر باز می‌زند و گاه حتی زمینه را برای وقوع فاجعه آماده می‌کند. عملکرد «میان‌روهای عاقل» آلمان پیش از پیروزی نازیسم خود گواه این حقیقت است (هر چند عملکرد لیبرال‌ها و میان‌روهای جمهوریخواه اسپانیا و مبارزه آنها با فرانکو نشان می‌دهد که این نوع پیروی از عقل و برخورداری از خرد سیاسی همواره مترادف با انفعال و ساده‌اندیشی نیست). عقل ابزاری نه فقط محاط بر واقعیت نیست بلکه ابزار تجدید تولید واقعیت و یکی از اجزاء و مکانیسم‌های درونی نظام موجود است و از این رو نه فقط به شناخت و نقد واقعیت یاری نمی‌رساند بلکه خود عملاً به صورت حجابی عمل کرده و جنبه‌های غیرعقلانی و غیرانسانی واقعیت موجود را توجیه می‌کند.

بازگردیم به آدمیت و تفسیر او از عقل غربی. او از مترقی بودن سیاست عقلی مغرب زمین سخن می‌گوید. اما کاربرد این دو واژه، یعنی عقل و ترقی، در کنار هم گویای نگرش و نظام ارزشی خاصی است. نویسنده علی‌رغم دفاع و ستایش هوشمندانه‌اش از جامعه و حکمت سیاسی غرب، خصلت تراژیک تاریخ و عقل غربی را که از قضا سرچشمه قدرت و زیبایی و همچنین دهشت و تاریکی روح غربی است، نادیده می‌گیرد و در نتیجه مفهوم قرن هجدهمی «ترقی» جانشین آن می‌شود. گفتن اینکه «هیچکس عقل غربی را کامل و بری از کاستی نمی‌داند» عملاً بحث را تا حد چانه زدن پایین می‌آورد. به علاوه، برخلاف تصور آدمیت، از دید کارشناسان علوم اجتماعی هیچ «معمایی» در کار نیست و همه مسائل به لطف «ترقی» علم حل خواهد شد.^۱ در هر حال، می‌توان، با استفاده از عبارات و مفاهیم خود فریدون آدمیت، بر این حقیقت انگشت نهاد که مشکل اصلی ما شرقیان نه «اندیشه ترقی» و پیشرفت در فکر است و نه توسعه «عقل و علم و فن و کارشناسی»، بلکه مسئله اصلی ما دقیقاً همان «فقدان تفکر تاریخی» است که به ما اجازه نمی‌دهد «با امر منفی سرکنیم» و توفان‌ها و آشفتگی‌های تاریخ را حقیقتاً تجربه کنیم.

۱. «البته مسئله بزرگ و پیچیده‌ای که مدنیت انسانی با آن مواجه گشته این است که تناسبی میان دانش و فن طبیعی و به کار بستن نتیجه‌های آن از یکسو و ترقی علوم اجتماعی برای حل مسائل ناشی از پیشرفت علم طبیعی از سوی دیگر، حاصل نشده است. همچنین آنچه به عنوان تمدن غربی شناخته شده، کژی‌ها و کاستی‌های فراوان دارد. به هر صورت، حل آن «مما» و دفع این کژی‌ها الزاماً عقلانی است. اگر عقل فروماند، بقیه حرف مفت است.» (همانجا)